

شده بر هم قشلاق نزول فرمود و عالمان نوبی نامیه را از تصرف
 در داخل طبعیت عزل نمود ابر چون این اعدای دولت خاقانی شک
 باین کردند بلکه چون کف دریا نوال سلطان فیض انعام عام بپای
 واقفان رسانیدن گوی زمانه چون بسیار هرگز که در خزان خزان جمع آوری
 بود در قدم سلطان رحمت اکنون لالی امطار بر طبق نیازی بنیادها
 منصوره را از داخل جزیره عمان در برسم او در آمدید به بولور
 از خاک بخاری در دل بود اما با آمد شد ابر فرو نشست آب شفتلی
 و هر دژه کردی پیش گرفته بود باد او را بر بجزیرت بسک آفتاب از
 قوس تیر باران کرده اطفال نبات را هنوز زهره نیست که سر از
 کج خانه بدر آزند که زهره از اختلاف هوا و دماغ فسرده بود لاجرم
 آب از خیشوش کشاده مد تمیت که زمین را تبسما بود اکنون در
 عوق افتاده است شامشای عریان چون بیاساقیان بی برک نوا
 مشفق خلعت نوز و زنی مانده چنار را چون مفاخران تپی دست در
 و ذمب اوراق از دست رفته نرگس را از اشقا در نرسین یاس
 از صحبت یاسین و بیخ نرگس سفید کردید چمن را از چندین اطفال

ریاضین جز نرگس قره العینی نمائده لاجرم جبارنا بچشم او دیده
 بلغ را از با ایستاده کان بر استی ثابت قدیمی چون بهره دست
 نداده ازین خلعت و پیا مخصوص او داشته از ان تاریخ که مدبر
 اقباب از بلاد شمالی میل بجانب جنوب نموده هوانیاد حرکتی
 خشک کرده و خاک تر و امنی غاز نموده شدت سرما بر تیر که اقا
 نفس در وین فزوده غلبه برف بدرج که نزدانی بخرخ نیز بسته
 شیر و لان از نمیب لشکر سرد شکم رو باه و عمور خریده و لاور
 از صولت قلب مشتاق قلب شتابناه حبه استمان از تیر هوا
 سنجاب سحاب در بر گرفته زیر کان در حفظ اعتدال مزاج الزمان
 قانون کانون لازم دانسته بی چه میگویم که با باس عدالت سلطنت
 طبیعت را بر جمال که از اعتدال تجاوز نماید و از انحراف دم زند
 یاد بساط افراط و تفریط قدم نهد بلکه حکم عدل که در طبع زمان در سطح
 شن هوا بر جرد حندی که بر و رایام از زمین کرده بود اکنون ادا
 میکند و ابر هر بخاری که از بخار غضب نموده بود در عرض درو انما
 باز سید به سمار ازل بجهت تاسیس عمارت عالم آب در کل بریزد

یاسین